

بخش رجال

ابوالفضل شکوری

مقدمه‌ای بر دوران‌شناسی رجال در تاریخ معاصر ایران

بحث کنونی ما درباره یکی از اصول مهم دانش رجال‌شناسی است که آگاهی از آن ما را در نقد و بررسی زندگینامه شخصیت‌های تاریخی یاری بسیار می‌رساند. ما این اصل مهم را «دوران‌شناسی» و یا «ادوارشناسی رجال» می‌نامیم. شایسته این بود که بحث را بدون مقدمه آغاز کنیم. لکن با توجه به اینکه زدودن برخی از ابهامات احتمالی، به برخی توضیحات مقدماتی و جنبی نیاز دارد، قبل از ورود به اصل بحث دوران‌شناسی رجال، چند نکته را به عنوان مقدمه یادآور می‌شویم.

منابع دانش نقد شخصیت‌های تاریخی چیست؟

بحث برسر این است که ما می‌خواهیم دانش جدیدی را به نام دانش رجال‌شناسی یا «نقد و ارزیابی شخصیت‌های تاریخی» به وجود بیاوریم. یعنی ضوابطی را تدوین کنیم که شرح حال‌نویسی محکوم سلیقه‌ها نشود و از زیرسلطه سلیقه‌ها در بیاید و در پرتو اصول و ضوابط علمی و منطقی قرار بگیرد. از این رو باید دید که چگونه ممکن است این گام مؤثر را برداشت؟ و با چه گرایش و جهت‌گیری خاصی؟ آیا از متون اسلامی باید الهام گرفت یا از منبع عقل؟ و یا از

هر دو؟ آیا تجربیاتی را که دیگران در جهان قدیم یا امروز داشتند و دارند باید ملاک قرار بدهیم؟ خلاصه چه روشی باید در پیش بگیریم که بتواند جهت گیری صحیح و اصولی این علم را در آینده تضمین کند و از انحرافات و اشتباهات احتمالی آن جلوگیری نماید؟

از کنفرانسی که برخی از سروران و برادران محترم ما در این زمینه داشتند چنین استنباط می شد که در تدوین اصول و قواعد رجال شناسی به طور کلی باید از تحقیقات و قواعد بهره گیری شود، تا این دانش نوپا دچار تحجری از آن نوع که اخباریون قشری بر فقه ما تحمیل کردند، نشود. لکن باید توجه داشته باشیم که اخباریون اصولاً برای عقل ارزشی قائل نبودند و به همین خاطر بود که آن آفت مهلك را در فقه ما پدید آوردند. درحالی که ما برخلاف آنان معتقد به همسویی و همخوانی دو عنصر عقل و شرع هستیم و قاعده معروف «كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ» و بالعکس، زبانزد ماست. بنابراین اگر ما مثلاً در حوزه مسیحیت زندگی می کردیم شاید تفکیک حوزه عقل و شرع، تعبد و تعقل درست می بود، لکن خوشبختانه ما مسلمانیم و در اسلام عقل و شرع با همدیگر تلازم ذاتی دارند. البته بدیهی است که در این زمینه بینش اصیل اسلام مورد نظر ماست. در حوزه بینش اسلامی این چنین تفکیکی را نمی شود منطقی تلقی کرد. به دلیل اینکه ما چیزی نداریم که عقل آن را بپذیرد و در نهایت شرع آن را امضا نکند. هر چیز معقولی مورد امضای شرع و دین اسلام نیز هست. بنابراین در تدوین قواعد و اصول دانش رجال شناسی یا «نقد شخصیت های تاریخی» باید از عقل و شرع، عرف و عادت، تجربیات بشری و تعلیمات دینی و آسمانی، هر دو مدد بگیریم.

نکته دوم اینکه فن و یا دانش رجال شناسی، از معارف وابسته به علم تاریخ است که خود از علوم انسانی به حساب می آید. علوم انسانی از جمله تفاوت هایی که با علوم دیگر دارد. این است که در حوزه ایدئولوژی قرار می گیرد. لذا در هیچ کشوری شما نمی توانید علوم انسانی را غیرمتأثر از ایدئولوژی حاکم بر آن محیط و آن جامعه تصور کنید. در کشورهای بلوک شرق ایدئولوژی مارکسیسم علوم انسانی را بیش از حد معقول منطقی و به شیوه وحشت آوری تحت تأثیر قرار داده است. در کشورهای سرمایه داری نیز وضع همین طور است. یعنی آن ایدئولوژی های مربوطه و حاکم، علوم انسانی را تحت تأثیر قرار داده اند. لذا به همین خاطر هم هست که بشریت تاکنون نتوانسته است در علوم انسانی به ضوابط مدون جهانی قابل قبولی برسد. چون قضیه بار ارزشی دارد و هر قضیه ای که بار ارزشی داشته باشد

ایدئولوژیها بر آن نظر دارند.

ما هم در يك محیط اسلامی و مسلمان زندگی می کنیم و متأثر از اعتقادات اسلامی هستیم. وقتی به دانشهایی که در طول تاریخ در جهان اسلام به وجود آمده اند دقیقاً نگاه می کنیم می بینیم همه آنها متأثر از ایدئولوژی اسلامی هستند. این ویژگی در آثار تجربی اندیشمند اسلامی پرآوازه ای مانند ابن خلدون نیز مشهود است. چنانکه می دانید او در مقدمه معروف خود در آخر هر قضیه و مطلبی يك آیه می آورد، و یا به حدیثی استناد می کند تا بدین وسیله هماهنگی و همسویی عقل و شرع را نشان بدهد. لذا علوم انسانی که رجال شناسی مورد نظر ما هم جزء این علوم است نمی تواند خارج از حوزه ایدئولوژی فرض شود. در غیر این صورت جهت گیری را از دست می دهد. در اینجا هم چون مسئله جرح و تعدیل رجال و حیثیت انسانها مطرح است و از طرفی هم دین مقدس اسلام به عنوان ایدئولوژی ما بیشتر از چیزهای دیگر راجع به این قضیه نظر دارد و حیثیت انسان، کرامت انسان، شرافت انسان در اسلام ارزش فراوان دارد، بنابراین باید این نکته مد نظر قرار بگیرد. نکته دیگری که یادآوری آن ضرورت دارد، این است که احتمال می رود در درازمدت به بهانه تعبد و شرع گرایی، يك ظاهرگرایی بی روح و بی فایده ای این علم نوپدید را مورد تهدید قرار بدهد. اگر ما جمود بر ظواهر داشته باشیم و عقل را دست کم بگیریم و یا به عرف و عادت و تجربیات بشری و سیره عقلا چندان بها ندهیم، ممکن است دچار آن سرنوشتی بشویم که فقه ما از طریق اخباریون دچار آن سرنوشت رقت انگیز شد.

ما چطور می توانیم جلو این را بگیریم؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: با توجه به وقوع این تجربه در تاریخ و فرهنگ ما، پیشگیری از آن چندان مشکل نیست. وقتی که آدم قضیه را از اول متوجه شد برای حل آن فکر می کند و به گونه ای از وقوع آن جلوگیری می کند. به این صورت که قاعده عقلی و شرعی «كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلِ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعِ» را ملاک قرار می دهد و بر اساس آن طی طریق می نماید. ظاهرگرایی، جمود و رکودی که فقه از ناحیه اخباریون دچار آن گردید در مورد دانشمندان علم اصول صدق نمی کند. ما در اصول آن جمود را نمی بینیم. و اگر اصولیون جدید نتوانستند تحولی متناسب در فقه، بعد از انقراض اخباریه، به وجود بیاورند، ناشی از این نبود که تعقل را بها نمی دادند. بلکه آثار و پیامدهای حاکمیت بلندمدت اخباریه بر حوزه های علمیه و آثار اندیشه های آنان بود که مانع این کار شد. لذا می بینیم در این اواخر که سلطه اخباریون در حوزه ها کم رنگ تر گردیده،

در حوزه‌های علمی و فقه ما عنصر تعقل خاص قبلی خود را متناسب با زمان، به تدریج جا می‌اندازد. بنابراین ما نباید به کارگیری شیوه‌ها و اصول قضاوت شرعی و فقهی را درباره زندگی نگاری شخصیت‌های تاریخی در دانش رجال‌شناسی فراموش کنیم. با این مقدمات و نکاتی که تا اینجا بیان کردیم، این نتیجه به دست می‌آید که در تدوین دانش رجال‌شناسی باید اتکای ما هم به عقل و هم به شرع باشد و از همه عوامل اجتماعی، عرف و عادت، تجربیات علمی بشر، هماهنگ با ضوابط شرعی، استفاده شود. البته زبان آن، زبان ویژه رجال‌شناسی و تاریخی باشد نه زبان فقهی. لذا همه قضایایی که در رجال‌شناسی مطرح می‌شود باید با زبان علوم تاریخی صورت بگیرد و نه با زبان فقهی. و اگر اصطلاحاتی هم از آن به عاریت گرفته شود، باید بار علمی خاصی را که علوم تاریخی دارند به خود ببیزد و قالب و شکل تاریخی و رجالی به خود بگیرد. البته ما این کار را در طول تحقیقات خود راجع به این قضایا سعی کردیم که انجام بدهیم.

مثلاً ما استصحاب را که از اصطلاحات علم اصول فقه است در دانش رجال‌شناسی به کار گرفته‌ایم و در مطالعه شرح حال رجال و جرح و تعدیل آنان از آن استفاده می‌کنیم. استصحاب يك اصطلاح فقهی و اصولی است و همچنین يك اصل عقلی نیز هست. معنای استصحاب این است که شما یقین قبلی خودتان را با شك بی دلیل بعدی که ممکن است برایتان حاصل شود نقض نکنید. مثلاً شما وقتی از منزلتان بیرون آمدید برق آن قطع نبود. برق موجود بود و شما به وجود آن یقین داشتید. عادت هم بر این نبود که معمولاً برق قطع شود. حالا شك می‌کنید که آیا در غیاب شما برق قطع شده است یا نه چون به وجود برق یقین داشتید و عادت هم بر این جاری نبوده که برق قطع شود، بنابراین شما نباید با این شك نوپدیدتان یقین قبلی خود را نقض کنید. نام این قضیه استصحاب است و می‌بینید که قضیه‌ای است که حتی در قضایای روزمره زندگی نیز قابل پیاده کردن است.

کاربرد آن در رجال‌شناسی و نقد شخصیت‌های تاریخی نیز به این صورت است که فرض کنید شخصیتی را من قبلاً خوب می‌شناختم، یا شخصاً و مواجهاً می‌شناختم یا از طریق مطالعه کتابها و تحقیقات علمی می‌شناختم، در هر حال او را به عنوان يك انسان پاکدامن و خادم می‌شناختم. حالا دلیلی برای من پیدا نشده است که خیانت و ناپاکی او را ثابت کند. اما شکی برای من پیدا شده است و شایعاتی به وجود آمده که خادم و صادق بودن آن شخص را برایم مشکوک کرده

است. در اینجا چه وظیفه‌ای داریم؟ وظیفه‌ام طبق قانون استصحاب این است که حق ندارم یقین قبلی خودم را راجع به آن شخص نقض کنم. قانون استصحاب می‌گوید مادامی که دلیل قطعی که بتواند با دلیل قطعی و یقین قبلی مقابله کند پیدا نکردید، همچنان به صداقت و درستکاری آن شخص معتقد بمانید.

بنابراین ما اگر اصطلاحاتی را از علوم شرعی و انسانی دیگر به عاریت می‌گیریم، جهت‌گیری و بار اصطلاحی ویژه را از آن سلب می‌کنیم و بار اصطلاحی رجال‌شناسانه‌ای به آن می‌دهیم تا کارایی مورد نظر را به دست آوریم. نتیجه اینکه تأکید بر یکی از این اصول و ضوابط و کم بها دادن به اصول و ضوابط دیگر می‌تواند آفاتی را بر این علم تحمیل کند. بنابراین باید به اصول متعدد در عرض هم بها داده بشود. پس از این مقدمات و نتیجه‌گیریها، اکنون بهتر است که بینیم «رجل» یا شخصیت تاریخی چه اهمیتی دارد.

اهمیت اصول رجال‌شناسی در شناخت چهره‌های تاریخی

آنچه ما «اصول رجال‌شناسی» می‌نامیم، از قبیل جریان‌شناسی، دوران‌شناسی، مسلک‌شناسی و غیره، نقش بسیار مهم و اساسی و بنیادینی در شناخت رجال و چهره‌های مثبت و منفی تاریخ دارد. بدون به کارگیری این اصول، شناخت شخصیت واقعی چهره‌های تاریخی امکان‌پذیر نیست.

برخی از دوستان اندیشمند ما در بنیاد تاریخ از میان مجموع اصول رجال‌شناسی به اصل جریان‌شناسی تاریخی رجال و چهره‌های تاریخی بیش از هر چیز دیگر اهمیت می‌دهند. البته تا حدودی حق دارند، لکن باید توجه داشته باشیم که اگر این مطلب به قیمت کم بها دادن به اصول دیگر، مانند رفتارشناسی، محیط‌شناسی، دوران‌شناسی و غیره باشد، می‌تواند به جای فایده‌رسانی تاریخی، در امر پژوهش بسیار مضر واقع شود. لذا ما معتقدیم که باید همه اصول رجال‌شناسی را بسیار جدی بگیریم و به آنها اهمیت لازم را بدهیم. طبیعی است که در این میان در قدرت کارایی بیشتر برخی از این اصول، مانند جریان‌شناسی و دوران‌شناسی رجال، نسبت به بقیه جای انکار نیست، لکن این مطلب نباید به معنای طفیلی بودن بقیه اصول نسبت به آنها تلقی شود؛ زیرا در این صورت آثار منفی فراوانی به دنبال خواهد داشت.

اکنون در اینجا با ذکر چند نمونه و مثال به این مطلب می‌رسیم که غفلت از اصول رجال‌شناسی و تکیهٔ انحصاری بر جریان‌شناسی نمی‌تواند حقایق زندگی و شخصیت چهره‌های مثبت و منفی تاریخ را برای ما در ابعاد مختلف کاملاً روشن کند. رجال و چهره‌های تاریخی علاوه بر مطالعه از جهت جریان‌شناسی، باید از لحاظ محیط‌شناسی، مسلک‌شناسی، رفتارشناسی و دوران‌شناسی نیز بررسی بشوند. و گرنه معلومات ما نسبت به ابعاد مختلف زندگی آنان ناقص و نادرست خواهد بود. مثلاً یکی از چهره‌های معروف در تاریخ معاصر و جدید ما شکنجه‌گر مشهوری به نام «حسینی» است که این نام مستعار او بوده و نام حقیقی او «شعبانی» بوده است. حسینی معروفترین شکنجه‌گر ساواک در رژیم سفاک شاه معدوم بود که همهٔ مبارزین و شلاق‌خوردگان در راه انقلاب اسلامی، چهره کریه و منفور او را به یاد دارند. او که در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی به هنگام دستگیری توسط مأمورین کمیته انقلاب اسلامی با شلیک گلوله‌ای به جمجمهٔ خویش دست به خودکشی زد و در بیمارستان درگذشت، باید در تاریخ انقلاب اسلامی چهرهٔ کریه‌شناخته شود و شخصیت درنده‌خوی و نامتعالی او مورد ارزیابی قرار بگیرد. باید دید چرا و چگونه چنین افرادی از ارزشهای انسانی تهی و در حقیقت مسخ می‌شوند و علل اصلی این تهی شدن و مسخ گردیدن از کجا سرچشمه می‌گیرد.

قیافهٔ ظاهری حسینی همچون یک گوریل گرسنه و وحشی، و چشمانش چون گرگ درنده و سنگ‌هاری گرفته بود. در شکنجه و آزار رسانی به مبارزین وحشیانه‌ترین شیوه‌ها را به کار می‌برد و از کار خود هیچ‌گونه احساس ناراحتی نمی‌کرد، و ناله‌های جانسوز هیچ شکنجه‌شده‌ای او را تکان نمی‌داد. به راستی بافت شخصیتی حسینی چه بود که او را آن چنان پست و نامتعالی بارآورده بود؟ این سؤال است که باید دانش رجال‌شناسی بتواند به آن پاسخ بگوید.

اگر بخواهیم شخصیت او را فقط در سایهٔ اصل جریان‌شناسی تاریخی رجال مکشوف کنیم، بدیهی است که او را به جریان سیاسی دربار، و از آن طریق به جریان سیاسی استعمار و استکبار جهانی وابسته بود. وابستگی جریانی او به استکبار جهانی غرب و آمریکا بود. البته دانستن این حقیقت مطالب بسیاری را معلوم می‌گرداند، از قبیل اینکه استکبار جهانی با توجه به ماهیت شیطانی خود در صورت تسلط، از انسانهای روی زمین این چنین ابزارهای بی‌اراده‌ای می‌سازد که از یک گوریل وحشی نیز خطرناک‌ترند و به اصطلاح مصداق آن آیهٔ شریفه‌ای هستند که می‌فرماید: «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئَةً» یعنی میمونهای مسخ شده و پست. لکن با این

حال دانستن و کشف این وابستگی جریانی همه حقایق مربوط به شخصیت مسخ شده او را معلوم نمی کند، و سؤالات متعددی بی پاسخ می ماند. از قبیل اینکه، او چه ویژگی داشت که تا این حد در تور استکبار و استعمار جهانی و دربار مزدور آن افتاد؟ زمینه های شخصیتی او برای جذب شدن در آن راستا چه بوده است؟

لذا می بینیم که در اینجا علاوه بر جریان شناسی، از اصل رفتارشناسی نیز باید برای شناخت او استفاده شود، و اصل محیط شناسی نیز مورد غفلت قرار نگیرد.

همچنین در تاریخ نوین کشور ما و در رابطه با تاریخ انقلاب اسلامی شخصیت چهره های خائن و پیچیده ای مانند اشرف پهلوی باید شناخته شود. او عامل اصلی قتل و به آتش سوزاندن روزنامه نگار معروف «کریم پور شیرازی» بوده و قتل های متعددی را مستقیماً مرتکب شده و از طریق ترویج اعتیاد و به راه انداختن باند به اصطلاح قاچاق مواد مخدر نسلی را در ایران به آتش کشیده است، و در دربار شاه معدوم قدرت مطلقه ای بوده است. او دچار «سادیسم جامعه آزاری» بوده است. برای يك محقق تاریخ معاصر این سؤال مطرح است که این زن تبهکار چرا و چگونه دارای چنین شخصیت منحطی شده است. و آیا ابعاد پدید آورنده شخصیت تبهکار او چه عوامل و عناصری بوده اند که ترکیب آنها منجر به پدید آمدن چنین چهره منحط و نامتعادلی گردیده است؟

باز در کشف مجهولات مربوط به این سوژه، به کار گرفتن اصول محیط شناسی، رفتارشناسی، روان شناسی و غیره رهگشایتر از جریان شناسی است. آیا این همه عقده مردم آزاری را با الگو قراردان پدر دیکتاتور و خونریز خود که در محیط رشد کودکی همیشه آن را درك می کرده است، ناخودآگاه و یا خودآگاه به دست آورده است؟ و یا اینکه این همزاد شاه معدوم که صرفاً به خاطر دختر بودن، علی رغم استعداد افزونتری که نسبت به برادر خود داشت، از سلطنت و حکومت محروم شده بود، دارای چنین عقده های خطرناکی گردید؟ جواب این سؤالات را يك مورخ و زندگینامه نویس فقط با به کار بردن اصول شخصیت شناسی می تواند به دست آورد، و نه از طریق یکی از این اصول.

در مورد شخصیتها و قهرمانان مثبت نیز قضیه همین طور است. اول باید آنان را جریان شناسی کنیم، و لکن در مرحله بعد باید ببینیم عوامل و عناصر مؤثر در تکوین شخصیت مثبت و ممتاز آنان چه بوده است. در برخی از مواقع قضیه به گونه ای است که اگر مثلاً اصل جریان شناسی را نیز به کار بگیریم، باز بدون به کار

گرفتن اصل دوران شناسی رجال، قادر به شناخت واقعی و قضاوت منصفانه دربارهٔ چهره‌های تاریخی نخواهیم بود. هر دورهٔ تاریخی شرایط و روح خاص خود را دارد. اعمال و رفتار چهره‌ها و رجال آن دوره را فقط باید در محدوده و قالب آن دوره مورد قضاوت قرار بدهیم. مثلاً کسی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ با دستگاه رژیم حاکم سلطنتی در حد وزارت و غیره همکاری می‌کرده است با شخصی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با آن همکاری می‌کرده است متفاوت است. و لذا در قضاوت دربارهٔ آنان باید ویژگی هر دو در نظر گرفته شود. چنانکه اگر کسی بعد از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ با رژیم شاه همکاری کرده با توجه به دورهٔ تاریخی ویژهٔ آن عصر خیانت و جرم سنگین‌تری را نسبت به ما قبلی‌ها دچار گردیده است. و این قضایا را نیز فقط با به کار بردن اصل دوران شناسی می‌توان به طور دقیق و علمی درک کرد. و این همان اصلی است که ما هم اکنون توضیحات مفصلی دربارهٔ آن خواهیم داد.

ضرورت طبقه‌بندی علم رجال‌شناسی

لذا بر این اساس است که طبقه‌بندی رجال هر دورهٔ تاریخی ضرورت پیدا می‌کند. فی‌المثل ما اگر در تاریخ معاصر ایران و یا دربارهٔ چهره‌های تاریخی این عصر مطالعه می‌کنیم، ضرورت دارد که رجال و شخصیت‌های این دوره را که شامل یکصد سال اخیر می‌گردد، به گونهٔ علمی مورد طبقه‌بندی دقیق قرار بدهیم، تا از این طریق شناخت «دورهٔ ویژه» هر یک از آنان میسر و عملی گردد.

برای اینکه بتوان رجال و شخصیت‌های تاریخی یک عصر را طبقه‌بندی علمی کرد، لازم است ابتدا خود تاریخ آن عصر «دوره‌بندی» شود، و از این طریق هر عصر به چند دوره و یا مرحلهٔ مشخص تفکیک و تقسیم شود، آنگاه با توجه به ویژگی معینی که هر یک از آن ادوار دارند، رجال متعلق به آن ادوار نیز مورد بازشناسی، ارزیابی و قضاوت قرار بگیرند، و این کاری است که تحقق عملی اصل دوران‌شناسی رجال مبتنی بر آن است و بدون آن امکان‌پذیر نیست.

رجال را با ملاکها و معیارهای گوناگون می‌توان مورد دسته‌بندی قرار داد؛ به ویژه رجال تاریخ معاصر ایران را می‌توان در طبقات خاصی مورد شناسایی قرار داد. دورنمایی از شیوه‌های ممکن در تقسیم و طبقه‌بندی رجال معاصر ایران را ما قبلاً نوشته و در یکی از شماره‌های فصلنامهٔ یاد، همراه با گزارش کارکرد سه سالهٔ بخش

رجال منتشر ساخته‌ایم؛ از این روی، نیازی به تکرار و بازگویی آن نمی‌بینیم، فقط در اینجا می‌پردازیم به بازگویی دوره‌بندی ویژه‌ای که نسبت به تاریخ معاصر ایران انجام داده و کار رجالی خود، یعنی طبقه‌بندی رجال و دوران‌شناسی رجال ایران را بر آن استوار ساخته‌ایم.

دوره‌بندی تاریخ معاصر ایران و طبقه‌بندی رجال آن

ما معتقدیم اگر کسی در تاریخ معاصر و شرح حال رجال معاصر ایران در یکصدسال اخیر تحقیق و مطالعه کند و به دوران‌شناسی رجال توجه نکند و میان ادوار مختلف این عصر تفکیک دقیق قایل نشود، در قضاوت‌های خود نسبت به اعمال و کردار چهره‌های سیاسی و تاریخی مسلماً مرتکب اشتباه و خطا خواهد شد، و کار او ارزش علمی چندانی نخواهد داشت. متأسفانه این کاری است که هیچ‌یک از مورخان این عصر در این زمینه انجام نداده‌اند. لذا با توجه به وجود این کمبود و خلأ ما درصدد جبران آن برآمده و اصل دوران‌شناسی تاریخی رجال را ابداع کرده‌ایم، که می‌تواند معیار طبقه‌بندی رجال و چهره‌های تاریخی معاصر کشور ما قرار بگیرد. طبیعی است دوران‌شناسی رجال خود فرعی نسبت به دوره‌بندی تاریخ معاصر ایران است که ما آن را نیز انجام داده‌ایم.

معمولاً بین مورخین رسم بوده که برای تقسیم‌بندی مراحل تاریخی، سلسله‌های حکومتی را مبنای کار خود قرار می‌دادند. مثلاً می‌گفتند دوران قاجار، دوران پهلوی، دوران جمهوری اسلامی، یا دوران صفویه، دوران افشاریه، زندیه، و امثال اینها. اما ما این کار را نکردیم. چرا که معتقدیم مبنای تقسیم‌بندی تاریخی باید «حوادث مهم تاریخی» باشد. یعنی با مبنا قرار دادن خاندانها و سلسله‌ها تاریخ را نمی‌توان شناخت، تاریخ را با آن حوادث برجسته و مهمی که «سر فصل» جریانهای دیگر بودند می‌توان شناخت. این حوادث سرفصل باید مبنای تقسیم و دوره‌بندی قرار داده شود. لذا ما این کار را کردیم. البته این کار رجالی نیست، ما کار رجالی خود را بر آن استوار ساختیم.

تاریخ معاصر ایران در یکصد سال اخیر به نظر ما به هفت دوران تقسیم می‌شود. و در رجال‌شناسی، رجال متعلق به هر یک از این دوران را باید با ملاکهای آن دوران مورد ارزیابی قرار بدهیم. یعنی ما اینجا یک اصل ثابتی داریم که عبارت

است از توجه به «دوران شناسی»؛ این قانون است. ضرورت توجه به دوران شناسی در رجال شناسی، يك «قانون» است، و يا يك «اصل» است که تأسیس یافته است. سپس می آیم این قانون را پیاده می کنیم روی این مصادیق. آن هفت مرحله در تاریخ معاصر کشور ما از این قرار است:

۱- رجال دوران بیداری

در تاریخ معاصر کشور ما، دورانی وجود دارد که مردم در آن مقطع در حال بیدار شدن بودند. درست مثل اصحاب کهف که از خواب بیدار شدند. هنوز نمی دانند برای چه بیدار می شوند و به طور دقیق چه می خواهند و چه چیزی را نمی خواهند. آغاز این مرحله در دوران فتحعلی شاه بود. بعد از جنگ ایران و روس. از آنجاست که دوران بیداری شروع می شود. حرفها و نق زندهای سیاسی، و خلاصه انجمنهای سری و از این قبیل که آرام آرام شکل می گیرند. اما نمی دانند که چه می خواهند. و یا قصد دارند چه چیزی را نفی کنند. این دوران، یعنی دوران بیداری، در نهایت منجر می شود به حوادث گوناگونی مانند نهضت تنباکو، ایجاد روزنامه و انجمن و بالاخره قتل ناصرالدین شاه و حوادثی مشابه این قضایا.

رجال این دوران را باید با ملاک همان دوران بیداری بشناسیم، یعنی اگر کسی را بخواهیم جرح کنیم، روی حرفهایش قضاوت کنیم، باید بینیم در چه محیطی و با چه انگیزه و امیدی حرف می زند. آیا در آن محیط و دوره این حرف جرح آور هست یا نه؟ دوره و جوی را که مورخ و زندگینامه نویس زندگی می کند نباید به آن دوره تحمیل نماید، باید رجال آن دوره و عقاید و آراء، دیدگاهها، حوزه عمل و انتقاداتشان را فقط در محدوده شرایط و امکانات آن دوره ببیند و داوری کند.

۲- دوران مشروطه

ما دوران مشروطه را از دوران بیداری تفکیک کردیم، چون در مشروطه برنامه و هدف معین را می خواستند، يك چیزی بالاخره معلوم بوده است، مانند تأسیس عدالتخانه و نفی استبداد.

هم قبل از پیروزی مشروطه که مشخصاً می گفتند ما مشروطه می خواهیم و هم بعد از استقرار آن. رجال این دوره هم مشروطه خواه بودند و هم مشروعه خواه، لکن به تدریج چون اهداف به طور دقیق تر معلوم شد، تقسیم بندیها نیز شروع شد. در دوران بیداری تقسیم بندی وجود نداشت. يك طیفی از روشنفکران،

روحانی، و غیر روحانی در صحنه هستند که فقط از وضعیت موجود ناراضی اند، اما «طبقات رجال» به معنای دقیق کلمه وجود ندارد. لکن در دوران مشروطه «طبقات رجال» به وجود می آید. مانند رجال مستبد، رجال مشروعه خواه، رجال مشروطه خواه و غیره که هر کدام از اینها خودشان هم طیفی دارند، که باید طیف شناسی شوند. رجال دوران مشروطه را هم باید با ملاک زمان خودشان شناخت. و در این رابطه باید مشروطه خواهی، مفهوم مشروطه خواهی و برداشتهایی را که داشتند و موافقت و مخالفت می کردند، اینها را باید ملاک قرار داد و در چهار چوب همان محیط به بررسیشان نشست.

۳- رجال دوران کودتای قزاقان

دوره ای هم هست که بالاخره ما هرچه فکر کردیم برای این دوره چه نامی برگزینیم بجایی نرسید تا بالاخره اصطلاح قزاقان را انتخاب نمودیم، این دوره در جامعه و تاریخ ایران سرفصل جدیدی بوده است، اما اسم خاصی ندارد. در واقع، دوره زوال و مرگ واقعی نظام مشروطیت است، با حفظ نام و ظاهر نظام مشروطیت. لذا نام این دوره را دوره کودتای قزاقان گذاشتیم. دوران کودتای قزاقان یا استبداد بیست ساله. این دوران هم دوران پیروزی انگلیس در ایران است. این دوره با کودتای انگلیس توسط قزاقان و به سردمداری «رضاخان میرپنج» در سال ۱۲۹۹ هـ ش صورت گرفت و به شهریور ۱۳۲۰ منتهی شد. این دوره هم دورانی است با ویژگیهای خاص خود که نه قبل از این دوران این ویژگیها وجود داشت، و نه بعد از آن دوران، لذا شناخت رجال در این دوره نیز ملاکهای خاص این دوره را لازم دارد.

در این دوره است که مثلاً «درباری» بودن مفهوم پیدا می کند. یعنی قبل از این دوره درباری بودن به این قباحتی که حالا و در دوره های مختلف حاکمیت خاندان منحوس پهلوی بود، مفهوم نداشت. حتی در دوران قاجاریه نیز «درباری» بودن مفهوم چندان بدی در میان مردم نداشت. به گونه ای که مثلاً اگر کسی وابسته به احمد شاه یا ناصرالدین شاه و غیره می بوده در عرف جامعه زشت تلقی نمی شده است، بلکه يك افتخار هم بوده از نظر اقشار عمومی؛ اما در دوران رضاخان است که سیاستمدار درباری، ملای درباری، نویسنده درباری، روزنامه نگار درباری، نماینده وکیل درباری و غیره، مفهوم پیدا کرده و در طول بیست سال حکومت او و بعد از آن همچنان با آن مفهوم نامیمون باقی ماند.

در این دوره است که يك فکر جدی اسلامی - سیاسی صورت می گیرد و به صحنه سیاسی می آید. در دوران مشروطه نیز ما مشروعه خواه داریم. که با توجه به تاریخ باید گفت مشروطه مشروعه خواه، امثال آیت الله مدرس، میرزا کوچک خان و کسان آنان که با قبل از مشروطه خیلی فرق می کند. ملاکهای این دوره نیز از نظر رجال شناسی با دورانهای قبل و بعد فرق می کند.

۴- دوران اضطرابهای سیاسی و رقابتهای نفتی

از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را «دوران اضطرابهای سیاسی و رقابتهای نفتی» نامیدیم. ویژگی این دوران از نظر ما دو چیز است. یکی اضطرابهای سیاسی حاکم بر ایران، چنانکه دولتها به طور مداوم عوض می شدند و ثباتی در کشور وجود نداشت. روسیه نفوذ پیدا کرده بود و اوضاع کشور را هر روز متشنج تر می ساخت. خلاصه دولتها با آن وضع خاصی که داشتند، مجلس با آن وضعی که داشت، اضطراب سیاسی و بی ثباتی حاکم بود.

ویژگی دوم این دوره، وجود رقابتهای نفتی بوده است. نهضت ملی شدن نفت هم در این دوره واقع شده است. نهضت نفت در واقع اصل نبود. آن رقابتهای نفتی بیگانگان در ایران بوده که اصل قضیه و بازار داغ قضیه بوده است. این دوره هم دوره اضطرابهای سیاسی و رقابتهای نفتی است.

قبلاً عرض کردم کسی در آن دوره حتی اگر وزیر می شد در افکار عمومی چندان قباحتی نداشت. اما اگر کسی بعد از ۲۸ مرداد می رفت وزیر می شد، قباحت پیدا می کرد. به هر حال این دوره هم دورانی است که رجال خاص خود را دارد و شناخت و بررسی آنان ملاکهای خاصی را می طلبد.

۵- دوران کودتای یانکی ها

این دوره از ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ آغاز و به ۱۵ خرداد ماه ۱۳۴۲ ختم می شود. با توجه به نقش مؤثر و بنیادینی که سازمان سیا و عوامل یانکی و پول آمریکا در کودتای منحوس ۲۸ مرداد داشته است، ما ترجیح دادیم آن را کودتای یانکی ها بنامیم. به ویژه با توجه به اینکه حضور نامشروع آمریکا در ایران و تصویب به اصطلاح لایحه کاپیتولاسیون از آن تاریخ به بعد عملی شد، این عنوان موجه به نظر می رسد. دوران کودتای یانکی ها، دورانی است که انگلیس و روسیه از صحنه سیاسی

ایران عقب‌نشینی می‌کنند، و در چارچوب منافع استکبار جهانی و دول استعماری به اصطلاح يك «کودتای تبدیلی» صورت می‌گیرد و آمریکا آلترناتیو غرب و به ویژه انگلیس در ایران می‌گردد و روسیه هم که دیگر بساطش را جمع می‌کند و می‌رود. حزب توده و دمکرات و غیره نیز به دستور ارباب بساطشان را از ایران جمع می‌کنند تا مزاحم به اصطلاح «اصلاحات شاهانه» نشوند.

رجال وابسته به دربار آن دوره نیز همان حقارت و قباحات عمل یانکیها را دارند، و پذیرفتن مناصب حکومتی در آن دوره از عوامل جرح رجال محسوب می‌گردد.

۶- رجال دوران نهضت اسلامی

پس از این دورانها، دوران نهضت اسلامی است که از ۱۵ خرداد ۴۲ شروع و به ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ختم می‌شود.

ما دوران نهضت اسلامی را هم از نظر رجال شناسی از دوران «استقرار جمهوری اسلامی» جدا کردیم، چون دیدیم که از نظر رجال شناسی اینها دو مقوله هستند. چه بسا رجالی که ابتدا نسبت به نهضت بی تفاوت و یا بعضاً حتی ضد نهضت اسلامی بودند، و از شرایط اختناق و سرکوب می‌ترسیدند. ولی بعد از استقرار نظام جمهوری اسلامی چنین احساس کردند که باید مدافع نظام باشند و پستیایی را هم بگیرند. حال یا از روی صداقت این کار را کردند و یا از روی مصلحت، فرق نمی‌کند.

ما نمی‌توانیم این رجال را همپایه رجالی قرار بدهیم که در دوران شدت و سختی نهضت اسلامی از رژیم شاه شلاق خوردند و آن زمان از امام خمینی پیروی می‌کردند. کسی که آن زمان مقلد امام بوده با کسی که بعد از ۲۲ بهمن مقلد امام شده است از دو مقوله جداگانه است.

۷- رجال دوران استقرار جمهوری اسلامی

رجال دوران نهضت اسلامی ۱۵ خرداد ۴۲ تا بهمن ۵۷ و رجال عصر جمهوری اسلامی نیز از ۲۲ بهمن آغاز شده که ادامه دارد تا انشاء... توسط سابقین و این لاحقین به طور مشترك پیروزی نهایی بدست آید يك عده از رجال این دوره مشترکند، بعضی از آنها هم متعلق به دوران نهضت اسلامی هستند و هم به دوران استقرار نظام اسلامی، و بعضی‌ها نیز فقط

لاحقین هستند. و ما به ویژه از لاحقین باید شرح حال نگاری مشخصی داشته باشیم.

این ملاکی است که ما بر اساس دوران شناسی تاریخ معاصر ایران، برای شناخت رجال تاریخ معاصر ایران پدید آوردیم و نام آن را «دوران شناسی» گذاشتیم. البته آن طبقه‌بندی سلسله‌ای را (مانند دوران قاجار، دوران پهلوی، دوران انقلاب اسلامی، دوران جمهوری اسلامی) هم می‌شود برای رعایت برخی از مصالح تاریخنگاری از نظر دور نداشت، که البته یک چیز سطحی است.

بنابراین مفهوم دوران شناسی رجال در تاریخ معاصر و شیوه‌های عملی آن تا حدودی روشن گردید. مصداق یابی آن در ادوار و مراحل هفتگانه یاد شده نیز برعهده مورخان و شرح حال نویسانی است که حوزه فعالیت و کار خود را تاریخ معاصر ایران قرار داده‌اند.

البته رجال را از نظر وابستگی‌های جریانی نیز می‌توان دسته‌بندی کرد. ما در اینجا برای تکمیل مطالب، اشاره‌ای نیز به آن می‌کنیم.

طبقه‌بندی رجال معاصر ایران بر پایه وابستگی‌های جریانی

وقتی می‌گوییم وابستگی‌های جریانی، به طور عمده جریان‌های سیاسی منظورمان است. چون رجال را از نظر فرهنگی و اجتماعی و از ابعاد دیگری هم مانند تکیه بر ملاکها و اصولی همچون محیط‌شناسی، دوران‌شناسی و چیزهای دیگری که داریم می‌توانیم بشناسیم. البته جریان‌های سیاسی نوعاً جریان فرهنگی خاص خود را نیز به همراه یا به دنبال دارند. با توجه به نفوذ جریان‌های سیاسی در تاریخ معاصر ایران، باید دقیقاً آنها را بشناسیم. به نظر ما چهار جریان سیاسی عمده وجود داشته است، لذا جریان شناسی رجال هم شامل چهار جریان می‌شود.

البته ما اصطلاحات خاصی داریم که آنها را از تاریخ و فرهنگ اسلام برگرفته‌ایم و آنها را تبدیل کرده‌ایم به اصطلاحات دیگری که ساده‌اند. البته با حفظ محتوا و مفهوم؛ مانند جریان خلافت، جریان امامت، جریان شعوبیگری و غیره، که در صدر اسلام بوده است.

ما اگر بخواهیم تاریخ صدر اسلام را یا دوران بنی امیه و بنی عباس و بعد از آنها دوران مغول را بشناسیم، این اصطلاحات را باید در آنجاها به کار بگیریم.

اکنون به بررسی این چهار جریان سیاسی می‌پردازیم:

۱- جریان سیاسی استعمار

یکی از آنها جریان استعماری است. تلقی و برداشت ما از استعمار این است که يك کشور خارجی طمعی سلطه‌جویانه در داخل ایران داشته باشد و مسلمان هم نباشد، مثل عثمانی، و برای رسیدن به آن اعمال حيله و یا زور کند. این را اصطلاحاً «استعمار» می‌نامیم. «رجال استعماری» نیز به کسانی می‌گوییم که به نفع اینها جاسوسی کنند، کار کنند، موضع‌گیری کنند، تبلیغات کنند. اینها را ما رجال استعماری می‌گوییم، مثل موافقین قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله.

۲- رجال درباری

رجال درباری هم به همان معنایی است که قبلاً توضیح دادم. شما می‌بینید که در زمان ناصرالدین شاه یا در زمان احمدشاه دربار به این مفهومی که امروز هست و يك اصطلاح زشت و قبیح با بار منفی است، نبوده است. لذا بودن امیرکبیر در دربار ناصرالدین شاه، او را درباری نمی‌کند. یعنی صرف حضور فیزیکی و یا کار کردن با دربار کسی را درباری نمی‌کند، بلکه درباری به مفهومی است که از زمان حاکمیت رضاخان شروع شد. البته رجال فرهنگی وضع دیگری دارند که توضیح جداگانه‌ای لازم دارد. رجال فرهنگی درباری در زمان قاجاریه نیز بوده است. ولیکن رجال سیاسی درباری بسیار نادر بوده است.

۳- رجال اسلامی

منظور ما از رجال اسلامی نیز آنانی هستند که با اتکای به اسلام به عنوان يك ایدئولوژی، در صحنه‌های سیاسی، اجتماعی حاضر بوده‌اند، نه هر مسلمان شناسنامه‌ای. ما تلاشگران برای استقرار نظام اسلامی را رجال اسلامی می‌گوییم، مانند میرزا کوچک خان، نواب صفوی، که با اتکای به اسلام در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی حضور داشتند.

۴- رجال سنتی

رجال سنتی نیز داریم که مفهومش با آن سنتی که در جریان شناسی فرهنگی

هست فرق می کند. ما رجال سنتی به کسانی می گوئیم که با مشی میهن دوستی و اعتقاد فردی به اسلام، نه اعتقاد حکومتی به اسلام، نفی مبارزه سیاسی و عدم مبارزه با نظام سیاسی سنتی رایج و حاکم که سلطنت بوده و با اعتقاد به لزوم رد سلطه اجانب در صحنه سیاسی، اجتماعی کشور حضور داشته اند. اینها را «رجال سنتی» می نامیم. یعنی آن سنتهای تحمیل شده بر ایران یا رایج در ایران را در بُعد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی قبول داشته اند و با تکیه بر سنتهای ایرانی بایگانگان به مبارزه برخاسته اند.

البته شاید آنها را رجال ملی نیز بتوانیم بنامیم. لکن چون واژه «ملی» در این اواخر مخدوش شده، از آن پرهیز کردیم. نمونه اش نیز امیرکبیر. نمونه بارزی که ما برای رجال سنتی پیدا کردیم همان صدراعظم شهید میرزا تقی خان امیرکبیر است. او را جزء رجال اسلامی به این معنی که ما می گوئیم نمی شود به حساب آورد. البته او نماز می خوانده، مسلمان بوده و با منکرات مخالفت داشته است. لکن با اتکای به اسلام در صحنه های سیاسی و اجتماعی حضور نداشته، و اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی به کار نگرفته است، مثل مدرس نبوده است. واژه «رجال درباری» نیز با آن قباحتی که این واژه و این اصطلاح دارد، به امیرکبیر تطبیق نمی کند لذا او رجل سنتی سالم است. میرزاتقی خان امیرکبیر «رجل درباری» نبوده است، هر چند که در دربار زندگی می کرده است.

لذا امیرکبیر فقط نمونه یک شخصیت سیاسی سنتی آزاده است که از امکانات دربار به نفع اصلاح کشور و نفی سلطه استعمار و اجانب استفاده می کرده است.

آنچه تا اینجا درباره جریان شناسی رجال گفته شد به عنوان تکمله ای برای طبقه بندی رجال و دوران شناسی رجال بود.

اصل بحث جریان شناسی رابه گونه ای مفصل و مستقل ارائه خواهیم داد. انشاء...

پایان